۲. تحلیل محمولی

من گمانم این است که تحلیل محمولی خیلی کارساز است، ما به جای این که برویم موضوع باذات را پیدا کنیم، اگر محمول حسن و قبح را تحلیل بکنیم، بفهمیم محتوای حسن و قبح چیست - حال به قول بعضیها به قضایای تحلیلیه هم برگردد یا برنگردد برای ما مهم نیست مهم این است که ما ببینیم حسن چیست؟- اگر اینها را تحلیل کردیم آن وقت برای این که موضوعش را پیدا کنیم مشکل نداریم،

تحلیل محمول«حسن»

شما ببینید این تحلیل را میپسندید یا نه؟ حسن چیست؟

اساساً حُسن، یک مفهومی است که نسبت به شیءِ نفسی الصلا صدق نمیکند -اگر همین طوری تحلیل کنید بسیاری از حرفهایی که دیگران زدند الصلا کنار میرود- اگر یک چیز منفردی را در نظر بگیریم الصلا موضوعی برای حُسن نیست، یک نقطه در فضا حَسَن است یا قبیح؟ نمیشود بگوییم حَسَن است یا قبیح است. زیبا هست یا نازیباست؟ یک چیز منفرد محض تنها به خودی خود حسن براش صدق نمیکند، چطور یک فعل واحد را میگوییم صدق حسن است یا امثال اینها؟

حسن؛ مفهومی در یک نظام

نکته این است که اساسا حُسن به معنای عمل صالح، عمل حَسَن است، امثال اینها به معنای درک یکداری از اشیایی با همدیگر که یک نظمی درست میکنند، هر مولفه این نظام که هماهنگ با آن نظام است، حَسن میشود، هر مولفهای که هماهنگ نیست میخواهد این نظم را بهم بزند، با کل هماهنگی ندارد قبیح میشود، این تحلیل محمول است، محمول ما که حسن و قبح است را این طوری تحلیلش کردیم.

این چیزی که دارم عرض میکنم تحلیل مفهوم حسن است به معنای مفهوم تک واحدی، هر کجا بروید. هر چیزی میگویید: خوب؛ کلمه خوب را هر کجا بتوانید به کار ببرید مفهومش واحد است، یک لفظ با یک معنا آن منطقههای کاربردش متفاوت است، حال شما بروید این طوری که من عرض میکنم به آن فکر کنید، یک جا نمیتوانید پیدا کنید که کلمه حُسن و خوب به کار ببرید ولی مفهومش دو تا باشد، بگویید دیدید دو تا معناست؟ یک مفهوم را همه جا به کار میبریم، نسبت به آن مجرا، آن جایی که داریم به کار میبریم از آن جا رنگ میگیرد، رنگ گرفتن یک مفهوم از مصداق از آن جایی که داریم آن را به کار میبریم منافات ندارد با این که خود مفهوم واحد است، مشترک معنوی بالدقة است در تمام موارد کار.

حسن = سازگار

یعنی آن چیزی که معنای حُسن است در یک کلمه، حُسن یعنی سازگار. خوب یعنی سازگار. سازگار است یعنی چه؟ یعنی در آن چیزی که ما خبر داریم، از مجموع امور نظم و نظام و روح و اخلاق و همه چیز این با وجود خودت سازگار است، با نظم اجتماعی سازگار است.

آش برای خوردن است، ریگ در آتش یعنی چه؟ یعنی با این نظام همآهنگی ندارد، شما می‌خواهید آش را بجویید و با ملایمت بخورید، ریگ در آش قبیح است یعنی چیزی است که با آن مولفه، آن چیزی که در آن قرار گرفته همآهنگ نیست.

حسن و قبح یکی از حوزه‌های کاربردش عمل است، این که شما می‌گویید حسن به معنای عقل عملی است، پشتوانه‌اش عقل نظری و درک است، درک یک چیز نفس الامری است یعنی عقل اگر یک چیز بسیط را تنها و منفرد درک کند، اصلا ذهن سراغ محمول حسن و قبح نمی‌رود.

عدل را هر طوری معنا کنید. «وضع الشیء فی موضعه» تا چند چیز نباشند، یک نظمی نباشد که موضع معنا ندارد، عدل وقتی مطرح است که در یک نظام چیزی می‌خواهد قرار بگیرد، «إعطاء کل ذی حق حقّه» باید یک شیئی در یک جایی «حقّه» یعنی جایگاه خاص خودش را که مستحقش است.

شاگرد: به این معنا اگر نظام را هر طوری تعریف بکنیم، حُسنش به همان ... یک نظامی را در نظر گرفته ؟؟؟؟

استاد: احسنت! یعنی یک کافر بدترین کار را انجام می‌دهد اما چون منافع خودش را در نظر دارد می‌گوید خوب است. مفهوم فرق نکرد، مفهوم همان مفهوم است، یعنی خوب یعنی سر جایش هست، این کاری که من کردم سر جایش است.

شاگرد: هیچ وقت محاجه نمی‌شود کرد؟ حسن و قبح ذاتی نیست، محاجه نمی‌شود کرد. او می‌گوید این نظام، آن یکی هم بگوید این نظام.

استاد: محاجه می‌شود کرد. مفهوم حسن یعنی سازگار، او هم نسبت به آن چیزهایی که در نظر گرفته سازگاری دارد و صدق می‌کند، محاجه برای این است که ما یک نظام واقعی داریم که درکش می‌کنیم، هر طور نظامی که ما فرض بگیریم که نشد.

حسن و قبح یکی از حوزه‌های کاربردش عمل است، این که شما می‌گویید حسن به معنای عقل عملی است، پشتوانه‌اش عقل نظری و درک است، درک یک چیز نفس الامری است یعنی عقل اگر یک چیز بسیط را تنها و منفرد درک کند، اصلا ذهن سراغ محمول حسن و قبح نمی‌رود.

عدل را هر طوری معنا کنید. «وضع الشیء فی موضعه» تا چند چیز نباشند، یک نظمی نباشد که موضع معنا ندارد، عدل وقتی مطرح است که در یک نظام چیزی می‌خواهد قرار بگیرد، «إعطاء کل ذی حق حقّه» باید یک شیئی در یک جایی «حقّه» یعنی جایگاه خاص خودش را که مستحقش است.

 اذا عرض کردم که عقل نظری پشتوانه‌اش است یعنی آن کسی که فقط خودش را می‌بیند، کافی است او را ببریم چشمش را باز کنیم، یک جای دیگر شبیه کار خودش، او را گیر بیندازیم. می‌گویید یک نظمی نفس الامری هست، آن هست که می‌گویید حق ثابت، آن حق ثابت چیست؟ رابطه‌هایی که بین افعال با همه تناسبش هست، می‌گویید الان این کار تو رابطه با یک اثری دارد، این اثر الان برای تو ملائم است اما این اثر ملائم برای تو ناملائم برای آن یکی است، حال فکرش کن یعنی نظم او را توسعه می‌دهیم نظم نفس الامری می‌کنیم، در محاجه می‌گویید چرا خودت را می‌بینی؟ خودت که بخشی از کار هستی، همه نظام را ببین، چه کسی موافق است و با صحیح جلو می‌رود؟ این است که کل مولفه‌های نظام را همان طوری که در واقع و نظم هست نشانش بدهند ...

شاگرد: باید آخرت را هم ببینند.

استاد: چرا؟

شاگرد: یعنی یک نفر می‌خواهد حسن و قبح بگوید به نظام کل عالم و دنیا و آخرت و روابطی که خدای متعادل بین انسان و طبیعت توجه کند و یک نظام در نظر بگیرد و حالا بگوید حسن است یا قبیح است.

استاد: این طور نیست که هر حسنی به کل‌ِکل‌ِکل مربوط بشود یعنی مرحله‌هایی هست اثر معلوم است، نتیجه‌اش هم معلوم است یعنی آن بدینه‌هایی که اصلا آخرت را قبول ندارند در تجربیات خودشان نمی‌فهمند فلان کار را کردیم آثار بد حتی برای دنیا داشت؟

شاگرد: اثر بد در دنیا اگر نداشت، در آخرتی دارد، او بگوید اثر دارد چون آثار دنیوی‌اش خوب است، الان ربا می‌دهد و خیلی هم استفاده می‌کند، خیلی هم خوب است ما بگوییم ربا مثلا می‌دهی آن دنیا یک گرفتاری‌هایی دارد لذا بگوییم ربا بد است، باید آن را کنارش ببینیم تا بگوییم اثر حسن و قبح ...

41:50

استاد: اگر آن کسی که تعبد را قبول ندارد می‌توانید با او در حسن و قبح محاجه کنید؟ تعبد را قبول ندارد، آخرت را قبول ندارد، آیا می‌توانید محاجه کنید یا نه؟

شاگرد: در جایی که تعبدی است اصلا حسن و قبح به کار نمی‌رود. حسن و قبحی که ذاتی است و عقل درکش می‌کند به تعبد کار ندارد.

استاد: پس محاجه برای کجاست؟ شما فرمودید ما می‌خواهیم محاجه کنیم.

شاگرد: محاجه می‌خواهیم بکنیم در جایی که عقل تشخیص می‌دهد، عقل الان می‌آید می‌گوید یک آخرتی هست، یک دنیایی هست.

استاد: او که قبول ندارد، آن که حرف‌های نظری است، محاجه در عقل عملی نیست، می‌خواهیم در حسن و قبح محاجه کنیم، می‌خواهیم علی المبنا اول برویم در معاد بحث کنیم؟ خب آن یک فضای دیگری است، محاجه در اعتقادات است، می‌خواهید اول متعبدش بکنید بعد برگردید بگویید حالا حُسن شرعی.

شاگرد: ایشان ادامه اشکال قبلی بر حضرتعالی دارند که شما فرمودید باید نظامات بیشتر را نشان بدهیم، ایشان می‌فرمایند اگر یک مقداری از این نظامات را بخواهیم به ایشان نشان بدهیم یک جاهایی باید نظامات آخرت را پیش بکشیم تا این که به حُسن برسیم.

استاد: خب مانعی ندارد می‌رویم بحث عقل نظری می‌کنیم، نظاماتی که عقل نظری کشفش می‌کند در منظر دید او می‌آوریم بعد دید او و حُسن او را توسعه می‌دهیم ولی علی ای حال مفهوم عوض نشد، یعنی بعد این که ما به تعبد ای غیر تعبد محاجه کردیم حالا الان یک معنای جدیدی در ذهن او از حسن نیامد، خطأ در تطبیق داشت، می‌گوید آن چیزی که من می‌گفتم خوب است، خوب نبود نه این که معنای حُسن تغییری کرد، اساس عرض من این است که معنا واحد است، معنا عوض نشد، بله من خیال می‌کردم آن حسن است، حالا فهمیدم معنا دست نخورده، مصداق حسن نیست، اگر محاجه پیروز شد، اگر هم پیروز نشده معنا واحد است، معنا یعنی چه؟ می‌گوید خوب است، خوب است یعنی در آن مجموعه چیزهایی که من در نظر دارم این با آن نظام من هماهنگ است، تقویتش می‌کند، در آن نظام جفت و جور است، مفهوم این است، در این که نفس الامر کدامش است فعلا دستگاه او این است، بنابراین اگر ما محمول را تحلیل کنیم به یک معنای دقیقا واحد برسیم همیشه من در آن مباحثه‌های کلامم ایراد داشت دارم، این که در اصول الفقه بود «حسن و قبح تطلق علی معانٍ ثلاثة» من عرض می‌کردم تعجب است که در کتاب‌های ما این‌ها آمده است، این تقسیم سه گانه «لیس الا

مفرّ للعشر» زمان خواجه و علامه این سه تا نبود لذا علامه و خواجه می‌گفتند اشعری باطل است «للبدیهة» بعد از این بزرگوارها که مدام می‌دیدند می‌گویند بداهت بطلان است مثل تفتازانی و میر سید شریف و اینهایی که فهیمتر بودند و در عین حال اشعری بودند آمدند خواستند یک آب و رنگ کلاسیک به آن بدهند، می‌گویند ما قبول داریم آن چیزی که شما می‌گویید بدیهی البطلان است اما ما این را نمی‌خواهیم بگوییم، حسن و قبح سه تا معنا دارد، مصلحت و ملائمت و ؟؟؟ عظم ملائم؟؟؟ ما هم پذیرفتیم، کجا آن سه تا را نگاه کنیم؟ آن سه تا معناست؟ ملائمت طبع سه تا معنا می‌شود؟ ابدا. معنای حسن در همه آن سه تا باقی است، مجرای سه جور است، خب ما مشکلی نداریم، شما حتی در علوم تکوینی غیر عملی حسن را به کار می‌برید. منظور این که به طور کلی اگر محمول این طوری باشد حالا برگردیم به آن بحث؛ اگر برگردیم ما می‌گوییم کراهت حسن است یا نیست؟ ما می‌گوییم دو تا محمول داریم، محمول ثانئی فرم. حسن یعنی هماهنگ، قبیح یعنی ناهماهنگ، جور نیست. خب روی این حساب اگر این طوری محمول شد خیلی هم واضح است که کراهت قبیح است یعنی کراهت طوری است که خوشایند موالی و خوشایند آن کسی که فهم موالی را پیدا کرده می‌گوید این خوب نیست، از این حیث تحلیل مفهومی بکنیم دیگر راحت هستیم، اصلا نباید گرفتار عبارات بشوید بیایید بگویید مکروه حَسَن است، الحسن ارباعة. کجا الحسن ارباعة؟ مستحب و واجب حسن است، حرام و مکروه قبیح است و مباح کدام است؟ مباح ثالث واقعی است، ثالث واقعی از تحلیل مفهوم حسن و قبح است یعنی مباح نه حال هماهنگی و تایید نظام دارد، نه حالت ریگ در آش و ساختارشکنی نظام دارد، واقعا ثالث دارد لذا ای باید به عنوان ثالث با او برخورد کنید ای اگر می‌خواهد ثنائی باشد باید ملحق به حسن کنید به آن معنای الحاقی.

شاگرد: اباحه الا اقتضائی می‌فرمایید؟

استاد: بله بله؛ حالا اباحه اقتضایی که روشن است یعنی آن چیزی که نه مصلحت دارد و نه مفسده؛ آنهایی هم که اباحه‌ای هست که مشتمل بر مفسده و مصلحت هست، آن خیلی مهم است، گاهی مباحه‌هایی داریم که ارزش اتباعی دارد، نه ارزش نفسی یعنی یک کار است و این طوری نیست که نه مصلحت دارد و نه مفسده؛ مصلحت دارد، مفسده هم دارد و اینها تزاحم می‌کنند، وقتی کسر و انکسار می‌کنید می‌بینید خروجی کار این است که بگوییم این را بکن، به عبارت دیگر اباحه اقتضایی این طوری دارد، اباحه اقتضایی که از خروجی کسر و انکسارِ تزاحم مصالح و مفاسد واقعی کار است، نه این که بگوییم کاری هست که نه مصلحت دارد، نه مفسده دارد، اتفاقا از جهتی مصلحت دارد، از جهتی مفسده دارد خروجی‌اش این شده که پس حالا مباح است.

شاگرد: اباحه اقتضایی که شارع اصلا می‌خواسته بگوید چون شریعتش سهله هست مثلا این عنوان را هم داشته باشد

استاد: مصلحت سهله یکی‌اش بود، این که عرض کردم هم مصلحت ... یکی از مصالحی که می‌تواند داشته باشد تصحیح است، سهولت است، خود مصالح خیلی گسترده است، یک روز دیگر هم تاکید کردم که مقصود من از مصالح مصلحت در نفس کار نیست، الان هم امروز که این نظام را مطرح کردم دیگر روشن‌تر است، ما که می‌گوییم مصلحت و مفسده یعنی مصلحتی خواه در نفسِ خود او یا جمیع یعنی طوری هست که در این نظام برای آن مصلحت متصور است.

[اصل مطالب زیر (که با حروف درشت (**Bold**) نوشته شده) یادداشتی است که استاد سالها قبل به مناسبت مطالعه بحث اعتباریات، در پایان کتاب رسائل سبعه علامه طباطبایی یادداشت کرده بودند و در جلسه مورد بحث قرار گرفت. لذا مطالبی که با حروف درشت نوشته شده، یادداشتهای قدیمی ایشان است که محل بحث است، و مطالبی که با حروف عادی و داخل پرانتز نوشته شده مطالبی است که امروز [1]بحث شد. تاکید می‌شود که غیر از تیترها، تمامی مواردی که با حروف درشت است (حتی اگر داخل کروشه باشد) مربوط به همان یادداشتهاست.]

[1] جلسات درس مباحث الاصول، دوشنبه ۱۸/ ۱/ ۱۳۹۳

بازبینی #1
ایجاد شده 16 مارس 2025 16:30:32 توسط ... .
به روزرسانی شده 16 مارس 2025 16:32:28 توسط ... .